

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تقسیم روایات وارده در باب قاعده الزام

عرض کردیم که عمده ادله در قاعده الزام روایات است؛ و بیان شد که روایات بر دو دسته است؛ يك دسته روایاتی است که در آنها تعبیر به الزام وجود دارد، روایات عامه‌ای است که ما از آن قاعده الزام را استفاده می‌کنیم؛ و دسته دوم روایات خاصه‌ای است که در آنها تعبیر به الزام نیست، اما می‌توان آن روایات خاصه را هم روی قاعده الزام تفسیر کرده و آنها را و از مصادیق قاعده الزام بدانیم.

ابتدا روایات عامه را بیان می‌کنیم و سپس روایات خاصه را. روایات عامه در دو بخش ذکر شده است: یکی در کتاب الطلاق و دیگری در کتاب موارث.

روایات کتاب الطلاق را نیز به سه طایفه تقسیم بندی کرده‌اند؛ مرحوم آقای حکیم این تقسیم بندی را ذکر کرده و فرمودند: در برخی از روایات قاعده الزام در کتاب الطلاق تعبیر به «الزمهم» وجود دارد؛ طایفه دوم روایاتی است که در آنها تعبیر به «لزوم» وجود دارد - من دان بدین قوم لزمه حکمه - و طایفه سوم روایاتی است که نه کلمه الزام دارد و نه کلمه لزوم دارد، بلکه همین مقدار از امام (ع) سؤال می‌کنند که اگر يك سنی زوجه خودش را فی مجلس واحد سه طلاقه کرد، آیا این زوجه بر او حرام می‌شود یا نه؟ فرموده‌اند: بله، بر او حرام است.

اگر بر این تقسیم بندی يك اثر فقهی مترتب شود، يك تقسیم بندی صناعی می‌شود؛ اگر بگوییم نتیجه‌ای که از طایفه اول گرفته می‌شود با نتیجه‌ای که از طایفه دوم و سوم گرفته می‌شود متفاوت است، این تقسیم بندی يك تقسیم بندی صناعی است؛ اما اگر در بابی بیست روایت با تعابیر مختلف داشته باشیم، اما نتیجه‌شان مختلف نباشد، در این صورت، تقسیم بندی صناعی نخواهد بود. حال، روایات را بخوانیم ببینیم که نتایج آنها مختلف هست یا نه؟ مرحوم صاحب وسائل در کتاب الطلاق که جلد 22 وسائل الشیعه است، در «ابواب مقدماته و شرائطه» باب سی‌ام مجموعاً یازده روایت ذکر کرده است؛ عنوان باب این است «باب ان المخالف اذا كان يعتقد الثلاث فی مجلس او الطلاق فی الحيض او الحلف بالطلاق و نحوه جاز الزامه بمعتقده»: اگر مخالف معتقد است که سه طلاقه فی مجلس واحد واقع می‌شود یا طلاق لازم نیست در حالت طهر باشد، در حال حیض هم باشد مانعی ندارد یا حلف به طلاق صحیح است که از نظر ما درست نیست، الزام او به معتقد خودش جایز است.

روایت اول

اولین روایت، روایت پنجم این باب است؛ و عنه عن عبدالله بن جبهه عن غیر واحد عن علی بن ابی حمزه، اصل این روایت را شیخ طوسی در تهذیب و استبصار یعنی در «تهذیبین» خودش ذکر کرده است. و عنه یعنی شیخ طوسی باسناد خودش از راوی قبل که حسن بن محمد بن سماعه است.

بحث سندی روایت

اینجا ما قبل از اینکه سند این روایات را بررسی کنیم، باید بگوئیم که در قاعده الزام روایات به اندازه متعدد هست و نیاز به بحث سندی نداریم؛ روی مبنای کسانی که در حجیت خبر واحد وثوق به صدور را کافی می‌دانند، اگر اطمینان پیدا کنید که این کلام از امام صادر شده است، هرچند که روایتش ضعیف هم باشد، کافی است؛ روایات قاعده الزام از این نوع است، یعنی هیچ فقیهی تأمل و تردید نمی‌کند که این تعابیر از امام معصوم (ع) صادر شده است. و چه بسا بشود ادعای تواتر اجمالی یا تواتر معنوی هم در این روایات کرد این اولاً. ثانیاً اگر در میان این روایات، سند برخی از روایات اشکال داشته باشد، روی این مبنا که عمل مشهور جابر ضعف سند است - که مشهور هم همین مبنای رجالی را دارند و ما هم همین مبنای مشهور را در جای خودش اثبات کردیم؛ برخلاف برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی و اکثر تلامذه ایشان - باز در اینجا هم استناد مشهور را داریم و جبران ضعف سند را می‌کند.

پس، هم روی مبنای وثوق به صدور، هم روی ادعای تواتر معنوی یا اجمالی و هم روی استناد مشهور به يك روایت ضعیفه، ما نیاز به بحث سندی نداریم، اما مع ذلك نکاتی را در سند این روایت بیان می‌کنیم. سند مرحوم شیخ به حسن بن محمد بن سماعه در جای خودش توثیق شده است و قابل اعتبار است؛ عن عبدالله بن جبهه که او واقفی است، عن غیر واحد، کلمه غیر واحد در جایی است که حداقل سه نفر و بیش از آن باشند، یعنی افرادی هستند که دیگر در اینها و در نقل اینها تردیدی نیست عن علی بن ابی حمزه، که همان علی بن ابی حمزه سالم بطائنی است؛ علی بن ابی حمزه مورد اختلاف است، مشهور او را تضعیف کرده‌اند؛ و ی از اصحاب امام صادق و امام کاظم (ع) بوده و بعد از امام کاظم (ع) او رأس واقفیه یا یکی از ارکان واقفیه هست؛ مرحوم کشی در اختیار معرفة الرجال روایاتی را بر مذمت علی بن ابی حمزه نقل می‌کند؛ نقل می‌کند از حسن بن علی بن فضال که او در مورد علی بن ابی حمزه تصریح کرده: أنه کذاب متهم، یا کذاب ملعون؛ روایتی هم هست که از امام هشتم (ع) نقل شده است مبني بر آن که وقتی علی بن ابی حمزه از دنیا رفت، آمدند از او راجع به خدا و قرآن و ائمه سؤال کردند تا رسید به اسم امام کاظم (ع)؛ بعد سؤال کردند که امام بعدی کیست؟ نتوانست جواب بدهد، و در عالم برزخ ضربه‌ای به او زدند که قبر او پر از آتش شد.

روایتی هم هست که امام کاظم (ع) - که این قبل از قضیه توقف است، چون توقف بعد از رحلت بوده است - خود به علی بن ابی حمزه فرمود أنت و اصحابك شبه الحمير. در مقابل این روایات، برخی وجوهی را برای توثیق علی بن ابی حمزه استدلال کردند که مهمترین این وجوه، یکی این است که مرحوم شیخ در کتاب عده تعبیر می‌کند که طایفه و اصحاب امامیه به روایات علی بن ابی حمزه عمل می‌کنند؛ دوم این که اجلاي روات مثل صفوان و ابن ابی عمیر از علی بن ابی حمزه روایت نقل کرده‌اند؛ و کسانی که توثیقات عامه را قبول دارند در کامل الزیارات که در مقدمه‌اش نوشته شده است که لا اروی الا عن الثقات، و یکی از آن افراد علی بن ابی حمزه است. بنابراین علی بن ابی حمزه مورد اختلاف است؛ برخی قائل به این شده‌اند که ما روایاتی که قبل از انحرافش نقل کرده است را قبول داشته و به آنها عمل می‌کنیم ولی روایات بعد از انحرافش قابل قبول نیست؛ به نظر ما، این تفصیل، تفصیلی نیست که چندان وجهی داشته باشد و مصداقاً هم معلوم نمی‌شود که این روایت را قبل از انحراف نقل کرده است یا بعد از انحراف؛ مجموعاً به نظر می‌رسد - هرچند که روایات و مذمت در مورد او وجود دارد - که می‌شود به روایات علی

بحث دلالي روايت

اما متن روايت اين است **انه سئل ابا الحسن (ع)** از امام كاظم علي بن ابی حمزه سؤال کرده **عن المطلقه على غير السنة زنى** كه طلاق داده شود بر غير سنت واقعي پیامبر، يعني روى شرايط شرعى طلاق داده نشده است **أيتزوجها الرجل** آیا ديگرى مى تواند با ازدواج کند؟ فقال امام (ع) بر حسب اين روايت فرمودند **الزمهم من ذلك ما الزمهم ما انفسهم** الزام كنيد آنها را آنچه را كه خودشان را به آن الزام مى كنند؛ يعنى اگر اهل سنت خودشان ملزم به اين هستند كه اين طلاق، طلاق صحيح است، شما هم بر همين اعتقاد آنها را الزام كنيد و **تزوجهن** و آنها را تزويج كنيد **فلا بأس بذلك** اين تزويجتان هم درست است و اشكالى ندارد. در اينجا يك روايت ديگرى هست كه در كتاب الطلاق نيامده و در كتاب مواريث ذكر شده، و سندش هم تقريباً همين سند است؛ آنجا هم از حسن بن محمد بن سماعه نقل مى كند از عبدالله بن جبلة از عدة من أصحابنا از علي بن ابی حمزه عن أبي الحسن (ع) منتهای نكته اى كه در روايت مواريث وجود دارد، اين است كه اين سؤال آنجا وجود ندارد؛ آنجا علي بن ابی حمزه مى گويد امام كاظم فرمود: **الزمهم ما الزموا به انفسهم** لكن در اين روايت كتاب الطلاق اولاً سؤال از مطلقه على غير السنة است و ثانياً سؤال از اين است كه **أيتزوجها الرجل؟** و ثالثاً در جواب دارد **الزمهم من ذلك**، يعنى ما باشيم و اين روايت در كتاب الطلاق، مى گوييم اين احتمال وجود دارد كه فقط در باب طلاق امام اين را فروده است. اگر كسى بگويد كه مورد مخصص نيست، سائل سؤال کرده از مطلقه اى كه على غير سنت طلاق داده شده است و امام (ع) هم در جواب مى فرمايد **الزمهم**؛ جواب اين است كه بله، مورد مخصص نيست؛ منتهای در اين روايت دارد **الزمهم من ذلك**، بعد هم دو مرتبه مى فرمايد **تزوجهن فلا بأس بذلك**؛ قيد «من ذلك» و اين عبارت امام صلاحيت قرينيت دارد؛ يعنى اگر ما باشيم و اين روايت، چه بسا بگوييم فقط در مورد طلاق امام (ع) «الزام» را مطرح کرده است.

اما نكته اى كه وجود دارد اين است كه آیا اينها دو روايت هستند؟ يعنى بگوييم يكبار علي بن ابی حمزه از امام كاظم (ع) سؤال کرده و حضرت فرموده است: **«أألزمهم؟»** و قضيه دوم اينكه سؤالي نبوده و بلكه علي بن ابی حمزه مى گويد من نشسته بودم، امام فرمود: **«ألزمهم ما الزموا به انفسهم»**؛ اينجا نكته اى كه والد راحل ما (رضوان الله تعالى عليه) به تبع استادشان مرحوم محقق بروجردى (اعلى الله مقامه الشريف) مكرر در درس مى فرمودند كه اگر راوى اول كه از امام (ع) نقل مى كند و مروى عنه - امام معصوم (ع) - يكى باشند، اينجا ديگر دو روايت نيست و بلكه يك روايت است؛ در مانحن فيه نيز همين خصوصيات وجود دارد، بنا بر اين، معلوم مى شود كه اينها روايت واحده است؛ كما اينكه در همين كتاب الطلاق در باب سى، حديث ششم دارد: **وعنه عن جعفر السماعه «عنه»** يعنى عن حسن بن محمد بن سماعه عن جعفر بن سماعه، سماعه دو پسر داشت، محمد و جعفر؛ آن وقت حسن بن محمد بن سماعه از عموى خودش جعفر بن سماعه مى گويد: **انه سئل عن امرأة طلقت على غير سنت الى ان أتزوجها** از عموى من سؤال شد: چنين زنى كه على نحو غير سنت طلاق داده شده است، آیا با او ازدواج كنم؟ فقال نعم! **فقلت حسن بن محمد بن سماعه به عموى خودش گفته أألست تعلم أن علي بن حنظله رواه اياكم و المطلقات الثلاثاً على غير السنة فانهن ذات أزواج؟** به عموى خودش مى گويد شما نشنيدى كه - اينجا دارد «علي بن حنظله» ولى درست «عمر بن حنظله» است - عمر بن حنظله روايت کرده كه امام (ع) فرموده: **بپرهيزيد از ازدواج با زنهاى كه به نحو غير سنت سه طلاقه شده اند؛ با اينها ازدواج نكنيد چون اينها طلاقشان باطل است و ذات بعل هستند؛ فقال يا بنى جعفر به حسن گفته است كه اى پسر، روايت علي بن ابی حمزه اوسع على الناس** روايت علي بن ابی حمزه وسعت داده بر مردم؛ رواه عن أبي الحسن (ع) **أنه قال ألزمهم من ذلك ما الزمهم انفسهم، و بعد دارد و تزوجهن فلا بأس بذلك.**

مى خواهم عرض كنم كه يك قرينه ديگر بر يكي بودن دو روايت بالا همين روايت جعفر بن سماعه است؛ و چون در اين روايت دوباره سؤال و جواب را تكرر است، به اين نتيجه مى رسيم كه امام كاظم ابتدائاً و بنحو مطلق نفرموده است كه **ما الزمهم ما**

الزموأ به انفسهم، بلکه سؤال از مطلقه و ازدواج با او بوده، امام(ع) هم فرموده: الزمهم من ذلك ما الزموأ به انفسهم تزوجهن فلا بأس بذلك.

پس تا اینجا گفتیم که این سه روایت مذکور در **وسائل** یکی هستند. مطلب دیگر این که: آیا کلمه «من ذلك» را بگوییم که واقعاً روایت را تقید می‌کند به همین مورد سؤال؟ ظاهر این است که این کلمه وقتی به عرف القا می‌شود، عرف به عنوان قرینه بر آن اعتماد نمی‌کند؛ یعنی عرف ولو امام فرموده است **الزمهم** در این مورد طلاق الزام کنید **ما الزموأ به انفسهم**، اما عرف اعتماد بر قرینیت نسبت به کلمه من ذلك ندارد. پس، نتیجه این شد که می‌توانیم به نحو کلی يك قاعده کلی که اختصاص به باب طلاق نداشته باشد را از این روایت استفاده کنیم.

نکات روایت

در قاعده الزام همانطور که در بحث گذشته عرض کردیم، نکاتی هست که معمولاً بعد از اینکه بحث از روایات را تمام می‌کنند، به آنها می‌پردازند؛ ما نیز تحقیق اصلی را بعد از پایان بحث روایات بیان می‌کنیم، اما در اینجا به‌طور اجمال بیان می‌کنیم؛

اولین نکته این است که آیا از روایت استفاده می‌شود امام می‌خواهد بفرماید این طلاق علی غیر سنت، چون خود سنی این طلاق را صحیح می‌داند، دیگران هم آن را صحیح بدانند یا اینکه امام در این روایت نمی‌خواهد بفرماید این طلاق صحیح است، بلکه می‌خواهد بفرماید برای دیگران این ازدواج مانعی ندارد؟

به عبارت دیگر، در قاعده الزام بحث این چنین واقع می‌شود که آیا از این روایات طلاق، ما نفوذ طلاقی را که خود سنی داده استفاده می‌کنیم یا این که از روایت چنین چیزی استفاده نمی‌شود؟ این روایت می‌گوید الزام کنید آنها را به آنچه که خودشان را ملزم به آن می‌دانند، حال، این یعنی این که مجرد این که خودشان را ملزم به آن می‌دانند، طلاقشان صحیح است یا اینکه فقط يك اباحه تزویجی در اینجا وجود دارد؟

بیان مرحوم آقای حکیم

مرحوم آقای حکیم در صفحه 524 از جلد 14 **مستمسک** بعد از نقل روایت علی بن ابی حمزه می‌فرماید: **ومن المعلوم ان جواز الزام او وجوبه لا يدل على صحة الطلاق المذكور جواز الزام یا وجوب الزام دلالت بر این ندارد که این طلاق صحیح است واما يدل على مشروعية الالتزام بما الزم به نفسه دلالت دارد بر اینکه به آنچه که خودش را الزام می‌کند، این الزام صحیح است ومن الواضح ان الالتزام بذلك انما يصح تا آخر که حالا ارتباطی به این قسمت بحث ندارد. در این روایت، حق با ایشان است؛ یعنی ما باشیم و این تعبیر، امام(ع) نمی‌خواهد بفرماید: این طلاق صحیح است؛ بلکه می‌فرماید حالا که او خودش را ملزم کرده است به این نظر، شما هم بر آن اثر بار کن؛ اثرش هم این است که می‌توانی با آن زن ازدواج کنی.**

اما این که چگونه بین این دو مطلب - از يك طرف می‌گوییم طلاق صحیح نیست و از طرف دیگر می‌گوییم ازدواج با او صحیح است - می‌شود جمع کرد، ان شاء الله بعداً بیان می‌کنیم.

نکته دوم این است که ما باشیم و این روایت، این روایت قاعده الزام را آیا در جایی آورده که مخاطب شیعه و ملزم سنی است؟ در اینکه ملزم اهل سنت است باز بحثی ندارد. یعنی یکی از اختلاف‌ها و بحث‌های قاعده الزام این است که آیا الزام اختصاص به اهل سنت دارد؟ ما باشیم و این روایت، می‌گوییم: بله، **الزمهم** اشاره دارد به اهل سنت؛ اما مخاطب چه کسی است؟ آیا مخاطب

هم باید خصوص شیعی باشد یا خیر؟

بعضی‌ها قاعده الزام را منحصر دانستند به جایی که مخاطب شیعی و ملزم هم سنی است؛ و از این روایت این را استفاده می‌کنند؛ در مقابل، جواب ما این است که در این روایت، سائل می‌گوید **أیتزوجها الرجل**، و «رجل» اعم از شیعه و سنی است.

نکته سوم که این نکات را در تمام این روایات باید یکی یکی بدست بیاوریم، این است که **يك** مطلب مشهوری در السنه فقهاء وجود دارد و آن این که می‌گویند قاعده الزام در جایی است که **يك** ضرری بر سنی و نفعی برای شیعی باشد؛ شیعی برود با زن او ازدواج کند؛ خود سنی هم حق ندارد با او ازدواج کند؛ سه طلاقه شده، نیاز به محلل دارد و خودش نمی‌تواند با او ازدواج کند. بگوییم قاعده الزام در موردی است که **يك** ضرری بر سنی و نفعی بر شیعه باشد؛ آیا از این روایت، چنین مطلبی استفاده می‌شود؟

جواب این است که در روایت کلمه «علی ضرره» ندارد؛ تنها چیزی که می‌تواند دلیل بر این معنا باشد، این است که بگوییم معنای الزام این است که **يك** چیزی که بر ضرر او هست، او را ملزم به آن کنیم؛ و الا چیزی که به نفع کسی باشد، نمی‌آیند از آن تعبیر به الزام کنند.

عرب کلمه الزام را در جایی استعمال می‌کند که **يك** چیزی بر گردن دیگری قرار داده شود عن غیر طوع و عن غیر رغبة. پس، ما هرچند در روایت کلمه «ضرر» هم نباشد، اما از خود ماده «الزام» چنین چیزی استفاده می‌شود. منتها اگر روایات دیگری را خواندیم که اصلاً ماده الزام در آنها نبود، نتیجه می‌گیریم که قاعده الزام اختصاص به مورد ضرری ندارد. ان شاءالله فردا حدیث یازدهم باب را بیان خواهیم کرد که آقایان هم سند و هم دلالت حدیث را ببینند.